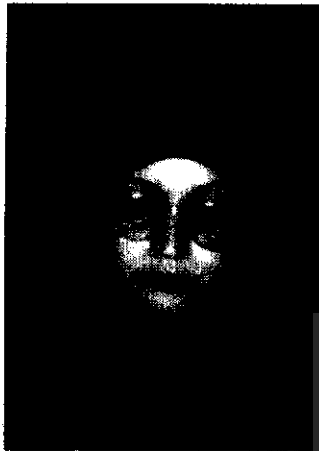


اولین شورای شهر تهران؛ مردم از مسئولان جلوترند

گفت و گو با خانم جلالی پور نایب رییس کمیسیون فرهنگی شورای شهر اول تهران
مهدی غنی



در گفت و گویی که پیش از این داشتیم. درباره فعالیت انجمن های شورایاری در محله های تهران شرحی دادید، اما بنا شد در فرصتی بیشتر درباره آن صحبت کنید. نقش این شورا یاری ها و تأثیر آنها و ناگفته هایی در این باره را بازگو کنید. به هر حال این یکی از اقدامات مهم و اساسی اولین شورای شهر تهران بود که به فراموشی سپرده شد.

□ من در این فرصت در صدد دفاع از کلیت شورا نیستم. ولی معتقدم هر کس از اعضا باید در آن مجموعه به وظیفه خودش عمل می کرد و اکنون هم باید عملکرد خودش را ارزیابی کند. اگر کاری انجام نداده یا عملکرد خوبی نداشته خودش مسئول است.

موقعیت شورا بسیار خوب بود. از یک

سو با مسئولان ارتباط داشتیم و می توانستیم برای انجام کارها از آنها کمک بگیریم و از سوی دیگر بی واسطه با مردم در ارتباط بودیم و حرف ها و درد دل هایشان را می شنیدیم. مهم این بود که این ارتباط مردمی بدون واسطه رسانه ای یا نهادی دیگر صورت می گرفت. یعنی شورا پل پیوند میان مردم و مسئولان بود.

پیش از آن برنامه هایی برای شهر تدوین شده بود. برنامه تهران ۸۰ از آن جمله بود که من روی آن مطالعه داشتم، دیگری برنامه مشارکت بود که بیشتر به مشخص کردن چهارچوب های کلی پرداخته بود. در چنین برنامه هایی به علت فقدان آمارهای دقیق و شفاف نبودن نقش شهروندان در اداره امور با مشکلات اساسی در اجرای اهداف

روبه رو می شویم. برنامه ریزی، تنها با یک سری شعارها و هدف های کلی ملون نمی شود، بلکه باید اطلاعات زیاد و آمارهای واقعی از هر مسئله در دسترس باشد تا براساس واقعیات برنامه ریزی صورت گیرد. وقتی وارد شورای شهر شدیم، از قسمت مطالعات مدیریت شهری مطالب زیادی نتوانستیم به دست آوریم که براساس آن برنامه ریزی کنیم. این بن بست ها باعث می شد نوعی ناامیدی و ناپاوری نسبت به موفقیت در کار ایجاد شود. مسائل و فشارهای سیاسی هم ما را محاصره کرده بود. رفتن برخی اعضای شورای شهر هم بر انبوه مشکلات افزود. این نکات منفی دست به دست هم داد تا انگیزه کار را از همه بگیرد. اعتقاد من بر این بود که در چنین

شرایط سختی باید هر کس موقعیت خودش را روشن کند. تابع شرایط نشود بلکه فکر کند با توجه به همین شرایط چه کاری می توان انجام داد، به هر حال کسی که نماینده مردم شده است خواه ناخواه وظیفه ای بردوش گذاشته شده و نمی شود نسبت به آن بی تفاوت باشد. دو حالت بیشتر ندارد یا این گونه که بعضی دوستان تعبیر می کردند، شرایط مساعد نیست و ساختار دموکراسی پذیر نیست و جایگاه قانونی شورا هم مشخص نیست، بنابراین نمی توان کاری از پیش برد. اگر در چنین موقعیتی قرار گرفتیم، باید استعفا بدهیم و اعلام کنیم که در این جایگاه نمی توانیم به وظایف خود عمل کنیم. یا این که اگر استعفا نمی دهیم باید حداقل کاری را که می توانیم انجام دهیم. نمی شود

نماینده مردم بوده از همه تسهیلات، اعتبار و پست استفاده کرده، اما در وقت انجام وظیفه تقصیر را بر گردن ساختار انداخت. در چنین شرایطی چاره جز این نیست که با حداقل مطالبات کار را پیش ببریم، به جای آن که دست روی دست بگذاریم. من در آن موقعیت تصمیم گرفتم حداقل کاری که می‌توانم انجام دهم. راه‌اندازی انجمن‌های شورایاری کار کوچکی بود که به صورت آزمایشی شروع کردیم و گرچه جایگاه قانونی مشخص نداشت ولی بر آن شدیم که تا جایی که عملی است آن را پیش ببریم.

دیگران می‌گفتند این کار عبثی است چون هیچ پشتوانه قانونی ندارد و به جایی نمی‌رسد. علاوه بر این پشتوانه نظری و تجربی و نیروی انسانی هم نداشتیم. حتی وقتی کارشناسان و استادان مشکلات کار را می‌دیدند، خود را کنار می‌کشیدند. با همه این بی‌مهری‌ها کار را شروع کردیم و خود آزمونی شد که همه نیروها در عمل ارزیابی شوند.

پروژه
این شورایاری از کجا پیدا شد؟

□ ایده کلی در برنامه جبهه مشارکت از تقویت انجمن‌های محلی، سازمان‌های غیردولتی و تشکل‌های جوانان و ورزشی و... بود. در کمیسیون فرهنگی که آقای حجابیان رییس و من نایب رییس آن بودم - اولین صحبتی که شد این بود که اگر بخواهیم همه وظایف را که بیست و چند بند بود و همه پراکنده و نامنسجم بودند انجام دهیم، عملی نیست. ما تنها می‌توانیم گوشه‌ای از کارهای شهر را پوشش دهیم. در عمل تنها دوکار را می‌توانستیم انجام دهیم: یکی انتخاب شهردار و دیگری تنظیم بودجه شهرداری. جز این دوکار بقیه مسائل

پردامنه و نامشخص بودند که ما نمی‌دانستیم در مورد آنها چه باید بکنیم. برای نمونه درباره بهداشت شهری؛ درحالی که وزارت بهداشت و درمان هست، جایگاه ما کجاست؟! مسائل اجتماعی حتی بهزیستی مثل رسیدگی به درماندگان و بیچارگان یا نظارت بر بسیاری امور شهری همه از وظایف تعریف شده بود. درحالی که در توان شورای شهر نبود و ابزارهای قانونی لازم را هم نداشت. از همه مهم‌تر نظارت بر امور شهرداری بود. تفکری بین مردم وجود داشت که باعث می‌شد مردم به شورای شهر به دید یک

بنگاه خیریه نگاه کنند و مستمنان جلوی در شورای شهر صف بکشند و خواهان امکانات شوند. از سوی تهران آن چنان وسیع بود که هر منطقه‌اش با جمعیتی که داشت یک شهر محسوب می‌شد. با این مشکلات این ایده در کمیسیون فرهنگی شکل گرفت که ما به‌طور ریشه‌ای این مسئله را حل کنیم. این نظارت‌ها را تعریف و مرزبندی کنیم و بهترین راهی که به نظرمان رسید این بود که مردم را در شناسایی مشکلاتشان و ارائه راهکار مشارکت دهیم. در یک جمله شهروند پرسشگر و دولت پاسخگو. ما از بند هفتم وظایف شورای شهر که تشکیل انجمن‌های محلی و اجتماعی بود استفاده کردیم. طبق این بند می‌توانستیم با پشتوانه قانونی انجمن تشکیل بدهیم. پس از نشست‌های متعدد با کارشناسانی که داوطلبانه با ما همکاری می‌کردند اقدام به تشکیل ستاد شورایاری کردیم که هدف مورد نظر را با ایجاد انجمن‌های محلی با سلسله مراتب مشخص و سازمان‌یافته پیگیری کند. در ابتدای کار ممکن بود برگزاری انتخابات آزاد به سبب نوپایی نهاد شورای شهر و ناآشنایی مردم با اهداف شورای شهر یا بی‌اعتنایی مردمی روبه‌رو شود. از

نمی‌شود نماینده مردم بود، از همه تسهیلات، اعتبار و پست استفاده کرد، اما در وقت انجام وظیفه تقصیر را بر گردن ساختار انداخت

این‌رو در ابتدا طرح را در پنج منطقه تهران که از نظر مطالعات فرهنگی و جغرافیایی تأیید شدند آغاز کردیم.

پروژه
فراخوان دعوت مردم به چه صورت بود؟

□ ما با شناسایی مراکز فرهنگی - آموزشی از جمله مدارس، مساجد و دانشگاه‌ها داوطلبان را جذب کردیم و طی جلساتی چگونگی آغاز فعالیت‌های انتخاباتی را به آنها آموزش دادیم. در این زمینه از معاونت اجتماعی شهرداری‌ها کمک گرفتیم. این داوطلبان اولین رابطین بین ستاد شورایاری و محله‌ها بودند و با همین نام رابطین در محلات فعالیت خود را آغاز کردند. نقش این رابطین شناخت و معرفی معتمدان محله بود. ستاد اجرایی انتخابات از بین این معتمدین انتخاب شده و در محله مستقر می‌شدند. ستاد اجرایی تشکیل شده از معتمدین محله وظیفه نظارت بر صحت و امنیت انتخابات را برعهده می‌گرفتند. از وظایف دیگر ستاد تشکیل شده تبلیغ محتوای شورایاری در محله بود که به روش‌هایی از جمله برگزاری جلسات با حضور اهالی محل، پخش کردن تراکت و بروشور و نصب پلاکارد انجام می‌گرفت.

طی یک هفته از کاندیداها ثبت نام می‌شد. کاندیداها یک هفته فرصت داشتند تا اهداف و دیدگاه‌های خود را تبلیغ کنند. هزینه‌های تبلیغات برعهده خود کاندیداها بود. بنای ما بر این بود که دخالت نکنیم تا این انجمن‌ها از همان ابتدا روی پای خودشان بایستند.

تبلیغات انتخاباتی‌شان خیلی جالب بود. هرکس از هر امکانی که داشت استفاده کرده بود. کسانی از سایت شخصی برای معرفی خودشان استفاده کردند. بعضی‌ها از پلاکارد استفاده کرده بودند و... متأسفانه کسی را نداشتیم که از همین رفتارهای انتخاباتی آنها گزارش تهیه کند. بودجه‌ای هم نداشتیم که به کسی بدهیم تا این کار را انجام دهد. از دوربین‌های شخصی استفاده می‌کردیم تا سیر واقعه را ثبت کنیم. روابط عمومی شورای شهر هم می‌گفت در حد یک عضو شورای شهر می‌توانیم امکانات بدهیم. در شرایطی که همه اعضای شورای شهر به این طرح رأی مثبت داده‌اند. این طرح یکی از طرح‌های اجرایی شورای شهر بود، نه یک طرح یا دیدگاه شخصی و تحمیلی بلکه یک پروژه مردمی بود.

همیشه حرف من این بود که چرا علی‌رغم بودجه‌ای که برای شبکه تهران به منظور انعکاس فعالیت‌های شورای شهر در نظر گرفته می‌شد، گزارش‌های کامل از سیر اجرای این طرح پخش نمی‌شد. در حالی که شبکه شهری تلویزیونی می‌توانست نقش مهمی در آگاه‌سازی شهروندان از این طرح داشته باشد.

تشکیلات انجمن‌ها به گونه‌ای طراحی شده بود که پس از اجرای کامل طرح در محلات تهران، نمایندگان نواحی و مناطق بتوانند با یکدیگر تبادل اطلاعات و تجربه داشته باشند. علی‌رغم اجرا شدن طرح در ۸۰ محله از

۳۶۰ محله شهر تهران چنین نشست‌هایی برگزار شد و نتایج خیره‌کننده‌ای داشت که در فرصت‌های آینده به بیان این نتایج خواهم پرداخت.

بنابراین اطلاع‌رسانی و انتقال تجربه نقش مهمی در پیشبرد کارهایشان داشت، برای این منظور چه فکری کردید؟ فقط از طریق همین جلسات این کار انجام می‌شد؟

مشکل ما این بود که از یک سو نمی‌خواستیم در کار آنها دخالت کنیم و به ما وابسته شوند ولی از سویی می‌دیدیم که انجمن‌ها امکانات خیلی کارها را ندارند. البته جالب توجه است که در این مدت کوتاه نشریات محلی با سرمایه‌های شخصی اهالی در محل منتشر شد، اما تجربیات محله‌ها به گوش مسئولان و شهروندان دیگر محله‌ها نمی‌رسید و از ابتکارات و تجربیات یکدیگر آگاه نمی‌شدند. برای رفع این کمبود، ما سه تا گاهنامه منتشر کردیم تا این اطلاع‌رسانی به سرعت انجام پذیرد. این کاراثر بسیار خوبی داشت. در همین سه نشریه اعضای این شورایی‌ها معرفی شدند، تلفن و آدرسشان را اعلام کردیم و برخی اقداماتشان را ثبت کردیم. این کار به آنها هویت رسمی تری داد.

با توجه به اهمیت این کار و نوبودن این تجربه چراسیر کامل این کار ثبت نشد؟ به هر حال این یک تجربه مردمی و ملی بود که اگر ثبت می‌شد منبع خوبی برای مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌شد و چرا احزابی مثل جبهه مشارکت این مهم را انجام نداد؟ بخصوص که این کار در واقع به نوعی زیرساخت‌های دموکراسی را در کشور مستقر می‌کرد.

این گلایه بسیار بجاست. من خودم از این بابت خیلی فشار آوردم. به همه

یک روحیه مردم که هم حسن است و هم عیب شمرده می‌شود قناعت آنهاست. به کمترین‌ها راضی می‌شوند

دوستان می‌گفتم. طوری شده بود که وقتی مرا می‌دیدند می‌گفتند خانم جلالی‌پور آمد و باز حرف شورایی‌ها برای تلویز تاریخچه و سیر این حرکت همه چیز فراهم بود. از مطالعات قبلی که درباره شوراهای محلی شده بود جمع‌آوری کرده بودیم، اسناد و مدارک موجود را هم داشتیم. اطلاعات کافی جمع‌آوری شد، با دو دفتر مطالعاتی هم صحبت کردیم که کار تلویز این کار را به عهده بگیرند. آنها هم استقبال کردند ولی وقتی موقع قرارداد می‌رسید این کار به هم می‌خورد. همه کارها انجام می‌شد ولی وقتی می‌آمدند شورایی‌ها شهر قرارداد ببندد، همان روز مسئله‌ای اتفاق افتاده بود و همه چیز به هم ریخته بود. با چنان بی‌نظمی و سردرگمی روبه‌رو می‌شدند که کسی پاسخگوی آنها نبود. آنها هم پشیمان می‌شدند. حتی تصمیم گرفتیم که کار را با همکاری معاونت مدیریت شهرداری به انجام برسانیم که بدبختانه آن هم مقنور نشد. حتی خارجی‌ها نسبت به این تجربه ما حساسیت بیشتری نشان دادند تا بعضی نیروهای داخلی. در آن زمان هیأت‌هایی از ژاپن و فرانسه به ایران آمده بودند، ژاپنی‌ها هنگامی که از طرح آگاه شدند و بخشی از این کارها را

دیدند خیلی استقبال کردند.

برای این که این کار به صورت یک کتاب عرضه شود، بودجه‌ای لازم داشت که شورایی‌ها حاضر نشد آن را تأمین کنند. می‌گفتند همه اعضا باید با این کار موافقت کنند و امضا بدهند. یا می‌گفتند چه فایده‌ای دارد. من می‌گفتم به هر حال باید کارنامه‌ای از عملکرد شما به مردم بدهیم. دست‌کم این کتاب می‌تواند جای این کار را بگیرد ولی بدبختانه این مسئله سیاسی برخورد شد.

خودم هم امکانات این کار را نداشتم. بعد از تعطیل شدن شورایی‌ها شهر، نیروهایی که در این انجمن‌ها فعال بودند رها شدند. البته آنها در این سیر به یک عنصر اجتماعی و فعال تبدیل شده بودند. اما احساس می‌کردند که بدون پشتوانه بزرگتر مثل شورایی شهر یا یک نهاد اجتماعی یا حتی یک حزب نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. من فکر می‌کردم چه بهتر که احزاب موجود این نیروهای آزاد شده را پوشش بدهند. نیروهایی که موضع‌چپ داشتند با احزاب چپ همکاری کنند و نیروهایی که موضع راست داشتند به احزاب راست بپیوندند. پیشنهاد هم دادم که این نیروها به کار گرفته شوند ولی عملی نشد. پیشنهاد این بود که جبهه کمیته آموزش را فعال کند و به این نیروها فقط آموزش کارتشکیلاتی بدهد. نه این که تنها از آنها به عنوان نیروهای خدماتی و عملیاتی در انتخابات استفاده شود. این کار توهین به مردم است.

بعد از ترور آقای حجاریان، من خیلی دست تنها شدم. یآوری نداشتم. ایشان می‌توانست از دوستان جبهه نیروی کمکی و اجرایی برای من بگیرد. ولی وقتی او از صحنه بیرون رفته مشکل نیروهای کمکی زیاد شد. از همه اعضای شما هم کمک خواستم. چون

این کار مربوط به یک گروه یا جناح نبود. ولی کمتر رغبت به این کار وجود داشت. حتی یکی از دوستان که فرد فعال سیاسی است به من گفت: توقع تو زیاد است، می‌خواهی ما یک آدم بزرگ با تجربه را برای یک کار کوچک صرف کنیم. مثل این که امام جمعه پایتخت را مأمور نماز جماعت فلان روستای دورافتاده کنند.

یعنی در دید آنها کار شورایی‌ها ارزش چندانی نداشت. اما بعدها که کار قنبری پیش رفته، عده‌ای گفتند ما حاضریم نیرو بدهیم. کسانی هستند که برای شهرداری کار خانه‌های فرهنگ محله را ساماندهی کردند، می‌توانند به شما کمک کنند. هم به محله‌ها آشنا هستند و هم تجربه کاری دارند. ولی شرط آنها این بود که شما پروژه را بدهید. به دست آنها و دیگر کاری نداشته باشید. فقط هزینه آن را تأمین کنید ولی ما این شیوه کار را نمی‌خواستیم. هدف ما این بود که مردم خودشان سازماندهی

من چیزهای زیادی از مردم آموختم. این را از موضع توده‌گرایی و نگاه پوپولیستی نمی‌گویم. واقعاً استعدادها و ارزش‌هایی در آنها یافتیم که بیشتر فکرش را نمی‌کردم. صحنه‌هایی از صداقت و فداکاری از آنها می‌دیدم که شرف انگیز بود

کنند و نیروهای دلسوز و کارآمد بالا بیایند و رشد کنند نه اینکه یک متولی در اجرا و کار دخالت کند و یک سود اقتصادی ببرد. به هر حال این جریان هم پا نگرفت. خیلی زحمت کشیدیم تا نیروهای مخلص و سالمی را که بدون چشمداشت برای مردم کارکنند پیدا کردیم و کار را به آنها سپردیم.

چشم‌پوز یک نگاه سیاسی در جامعه ما هست که هر گونه اصلاح و تحولی باید از سطح کلان جامعه و از بالای هرم شروع شود. تا رأس تحول نیاید، نمی‌شود از پایین و از میان مردم کاری کرد. حتی برای باورند کارهایی که در سطح مردم و واحدهای کوچک اجتماعی صورت می‌گیرد، چندان اساسی و بنیادی نیستند. لذا به این مسئله کارها نگاهی مثبت و جدی ندارند. شما از کسانی هستید که در زمان درگیری بر سر مسائل کلان، به میان مردم رفتید و به سازماندهی یک محل و یک ناحیه پرداختید و کار را از سطح خرد شروع کردید. حالا با توجه به تجربه خودتان چه می‌اندیشید؟ آیا کار در سطح مردمی، مشروط به تغییر در سطح کلان جامعه است یا شکل دیگری پیشنهاد می‌کنید؟

□ به این نتیجه رسیده‌ام که تلفیق این دو دیدگاه درست‌تر است. اگر تنها چانه‌زنی از بالا باشد به نتیجه نمی‌رسد.

باید مردم در این رابطه حضور داشته باشند. بدون مردم نمی‌شود به تغییری در بالا رسید.

یک روحیه مردم که هم حسن است و هم عیب شمرده می‌شود قناعت آنهاست. به کمترین‌ها راضی می‌شوند. من می‌دیدم چیزی که اعضای شورا یاری‌ها از اعضای شورای شهر می‌خواستند، فقط همین بود که آنها را ببینند. می‌گفتند دست شما درد نکند که توانستیم شما را ببینیم.

من به اعضای شورای شهر می‌گفتم بیاید در جلساتی با اعضای شورایی‌ها دیدار کنید. یک ارتباط مردمی است که به این راحتی برای شما فراهم شده‌است. آنها نگران بودند که اگر با مردم و اعضای شورایی‌ها دیدار کنند و آنها خواسته‌هایی را عنوان کنند که شورای شهر توان پاسخگویی و رسیدگی به آنها را نداشته باشد چه کنند؟ به هر حال این دیدارها عملی شد که یکی از آنها در فرهنگسرای بهمن بود. وقتی می‌آمدند به مردم می‌گفتم: "خواسته‌هایتان را بگویید. اینها همه اعضای شورای شهرند، تنها من نیستم." وقتی جلسه تشکیل می‌شد، هیات رئیسه می‌نشست و اعضای شورای شهر حضور داشتند. نمایندگان شورایی‌ها هر کدام از جوان یا پیر، زن و مرد، وقتی می‌آمدند صحبت کنند، یک ربع حرف می‌زدند که خدا را شکر ما شما

را دیدیم. تشکر می‌کردند که به ما اجازه دادید شما را ببینیم، شما خیلی خوبید، خیلی مخلص و پاکید...

فکر می‌کردند دیدار با یک مقام مسئول برای آنها یک امتیاز است. این تصور البته ناشی از رفتار حاکمان در طول تاریخ ایران بوده‌است. چنین باوری در ذهن مردم جا گرفته که مقام مسئول یا نماینده یعنی کسی که دیگر مردم به او دسترسی نداشته باشند. کسی که وقت ندارد مردم را ببیند. حالا اگر مقام مسئولی اجازه بدهد مردم خدمتش برسند و او را ببینند خیلی لطف کرده‌است. البته با چنین سطح توقمی مسئولان خیلی خوب می‌توانند کار کنند و رضایت مردم را جلب کنند. من این امر را در تجربه شورایی‌ها دیدم.

چشم‌پوز علاوه بر نکته‌ای که درباره روان‌شناسی رابطه مردم و مسئولان گفتید، شما در این تجربه چندساله و ارتباط تنگاتنگ مردم را چگونه دیدید؟

□ من چیزهای زیادی از مردم آموختم. این را از موضع توده‌گرایی و نگاه پوپولیستی نمی‌گویم. واقعاً استعدادهای و ارزش‌هایی در آنها یافتیم که بیشتر فکرش را نمی‌کردم. صحنه‌هایی از صداقت و فداکاری از آنها می‌دیدم که شگفت‌انگیز بود. ولی بدبختانه امکانات لازم برای ثبت وضیبت آنها را نداشتیم. من دریافتیم که اگر کسی صادقانه برای مردم کار کند، حتی اگر موفق هم نشود، مردم او را می‌پذیرند و با جان و دل یاری‌اش می‌کنند. تئوری‌های ما خیلی دور از واقعیات و عمل است. کلمات مشارکت، مردم، توده، شهروند، مدنی و... را حفظ می‌کنیم و هر جا به کار می‌بریم، ولی تنها وقتی وارد عمل سازماندهی مردمی می‌شویم این کلمات را می‌فهمیم و لمس می‌کنیم. من در آن زمان هیچ ابزار و امکاناتی

نداشتم. حتی پشتیبانی دوستان را هم نداشته، فقط چند نفر از دوستانی که تجربه کارشورای کارگری را داشتند به کمک گرفتم که دلسوزانه آمدند و کمک کردند. حتی بودجه لازم را نداشتیم، درحقیقت به دلایل سیاسی در اختیارمان نمی‌گذاشتند. با همه این مشکلات، عشق و علاقه‌ای که بود توانستیم کار را به پیش ببریم. وقتی اول کار با شورای هماهنگی که پنج نفر بودیم نشستیم بودیم و برای کار برنامه ریزی می‌کردیم، چارتی صد نفره را در نظر داشتیم. این شرایط تا آخر کار که انجمن‌ها فعال بودند زمین تا آسمان تفاوت داشت.

چشم‌پوز این مردم یک توده بی‌شکل و نامشخص و یک مفهوم کلی است، چگونه این مردم در فرایند چانه زنی از بالا حضور پیدا می‌کنند؟ مشکل این است که همه از مردم سخن می‌گویند ولی آیا مردم سالاری یعنی تعریف و تمجید از مردم و کشاندن آنها پای صندوق‌های رأی یا مردم سالاری فرایندی دیگر دارد؟

□ من وقتی می‌گویم مردم، منظورم این مردمی نیست که در کوچه و خیابان راه می‌روند. در مطالعاتی که درباره مردم سالاری داشتیم و بر ایمان گفته‌اند از جامعه مدنی نام می‌برند که واسطه بین مردم و مسئولان است. جامعه مدنی یعنی مردمی که حول محور عمومی و مسائل جامعه سازماندهی می‌شوند. خیلی از اوقات افرادی به مسئولان مراجعه می‌کنند تا مسئله شخصی و گرفتاری خودشان را حل کنند. من به این مردم نمی‌گویم، او یک فرد است و دنبال حل مسائل شخصی خودش است. این در هر جامعه‌ای با هر شکل حکومتی می‌تواند اتفاق بیفتد. ولی مردمی که من می‌گویم، فردی است که در طی فرایندی حول یک



بازدید هیات فرادستی از فعالیت‌های شورایی‌ها



در مطالعاتی که درباره مردم سالاری داشتیم و بر ایمان گفته اند از جامعه مدنی نام می برند که واسطه بین مردم و مسئولان است. جامعه مدنی یعنی مردمی که حول محور عمومی و مسائل جامعه سازماندهی می شوند

بود که از رسانه های عمومی مثل رادیو و تلویزیون کار ما را معرفی کنند. گفتیم زور ما به آنها نمی رسد. ولی از خاتمی و دولت می توانیم کمک بگیریم. ما آنها را اول به شهرداری ها، بعد به چند تا وزارتخانه و حتی بهزیستی معرفی کردیم و بینشان ارتباط برقرار کردیم که باهم کار کنند. سرانجام هم تقاضا داشتند در نشست آقای خاتمی را ببینند و هویتی رسمی پیدا کنند. نامه درخواست هم برای آقای خاتمی نوشتند. من هم دنبالش را گرفتم و ایشان موافقت کرد.

می خواستند در محلشان فضای سبز ایجاد کنند. گلایه داشتند که شهرداری با ما همکاری نمی کند. من به نامه نگاری اکتفا نمی کردم، چون طول می کشید. سریع با تلفن مشکل را حل می کردم. این مراجعات باعث شده بود نظارت بر کارکرد زیر مجموعه ها برای مدیران شهرداری بسیار آسان و دقیق شود. یکی از کارهای من این بود که به بیشتر همایش هایی که تشکیل می شد می رفتم. در این همایش ها از همه و از جمله شورای شهر دعوت می شد و اغلب کسی نمی رفت. ما می گفتند وقت گذرانی است. اما من انگیزه کاری داشتم. برای نمونه، به همایش های وزارت نیرو می رفتم و وزیر نیرو را که برای افتتاح آمده بود به حرف می گرفتم و مسائل و پیشنهادهای شورایی ها را در رابطه با این وزارتخانه مطرح می کردم. خیلی وقت ها آنها هم استقبال می کردند و دستور اقدام می دادند. کاری که در مراحل اداری و وقت گرفتن ها و جلسه گذاشتن زمان زیادی لازم داشت سریع انجام می شد.

کار خیلی خوب پیش رفت. بعد از دو سال که کار جا افتاده بود. انجمن ها گلایه داشتند که ما داریم کار می کنیم، ولی رسمیتی نداریم. کسی ما را به رسمیت نمی شناسد. خواسته شان این

جامعه خود حساس است، حق و حقوق خود را می شناسد و تکلیف و وظیفه اش را به خوبی انجام می دهد. این حساسیت هر چقدر بیشتر و جدی تر شود، درجه شهروندی اش هم بیشتر می شود. کار شورای شهر این است که برای فعالیت این شهروندان بستر سازی کند. وقتی ما در یک محل، دفتر و پایگاهی دایر کردیم و پلاکاردی زدیم که مردم در حل مسائلشان مشارکت کنند، آیا این افرادی که به آگاهی فراتر از مسائل شخصی شان رسیده اند، به خودشان زحمت دادند، سری به این پایگاه ها زدند که شما چه می گوید؟ ما چکار می توانیم بکنیم؟ به آنها گفته شد می توانید کاندیدا شوید و یا دست کم عده ای را بیاورید در انتخابات شرکت کنند و رای بدهند و انجمن محله تشکیل شود. به این ترتیب بستری فراهم شد تا این عناصر که انگیزه داشتند دور هم جمع شوند و برای حل مسائل محل یا ناحیه شان به طور جمعی فکر کنند. نشستند مسائل و نیازهای محلشان را نوشته و دسته بندی کردند. این مسائل به سه دسته تقسیم می شدند یا خودشان می توانستند حل کنند و یا به شهرداری مربوط می شد یا به شورای شهر. آنها که ناگاه بودند همان اول که به مشکلی برمی خوردند سراغ شورای شهر را می گرفتند. ما می گفتیم این مسائل مربوط به شهرداری است، به آنجا مراجعه کنید. گاهی می آمدند و می گفتند که شهرداری به ما توجهی نمی کند. این مسئله را ما به شهرداری تذکر می دادیم. در اثر این مراجعات معاونت اجتماعی شهرداری یا بخش فضای سبز شهرداری فعال شده بود. پیش از این هزینه می کردند که مردم را مشارکت بدهند و فعال کنند. حالا خود مردم مراجعه می کردند و خواهان مشارکت و همکاری بودند.

نیاز و مسئله مشترک از مسائل شخصی اش گذشته و به مسائل جامعه و همسایه و محلش فکرمی کند. یعنی تبدیل به یک شهروند شده است. دلش می خواهد مشکل همسایه اش را حل کند. از همسایه به محله اش رسیده است. اینها همان کسانی بودند که در انجمن های شورایی فعال شدند. مردم درجات مختلف دارند. بعضی کارشناسان شهری می گفتند به بخش عمده ای از مردم تهران باید گفت ساکنان تهران. شهروند تهرانی نیستند. بلکه فقط در این نقطه ساکن هستند. رفت و آمد می کنند و روزگاری گذرانند. یعنی کسانی که فرهنگ شهرنشینی، فرهنگ ترافیک و تردد در شهر، فرهنگ حفظ فضای سبز و نظافت شهر و... را ندارند. به فکر کار خودشان هستند. اگر دانشجویست، می رود سر کلاس و برمی گردد به محل سکونتش. اگر کارمند است، صبح می رود سر کار و شب برمی گردد به خانه. اگر خانه دار است، خریدش را می کند و به خانه می آید. به بقیه مسائل شهری کاری ندارد. اما شهروند فراتر از این فکرمی کند. در مسیری که سرکار می رود به پیرامونش بی توجه نیست. تمیزی و کثیفی شهر و رفتار مردم برایش مهم است. ناهنجاری ها او را به فکر وامی دارد. حتی اگر خانم خانه داری است و در صف سبزی ایستاده است، به درد دل های مردم هم گوش می دهد و سعی می کند به آنها تسلی بدهد یا راه حلی برای مشکلشان پیشنهاد کند. ممکن است یکی خیلی چیز بپزند، مطالعات تاریخی سیاسی و علمی زیادی داشته باشد - به اصطلاح روشنفکر باشد - اما فرهنگ شهروندی اش پایین تر از یک کارگر کم سواد یا خانم خانه دار باشد. یعنی شهروند کسی است که نسبت به مسائل

بعضی معتقدند مردم ما اساساً استعداد نظم پذیری و تشکل را ندارند. سال ها طول می کشد تا فرهنگ جامعه مدنی در میان مردم ما رسوخ کند، برای همین هم زمینه های مردمی دموکراسی فراهم نیست. شما که مردم را در یک پروژه اجتماعی آزموده اید چه دریافتی در این باره پیدا کردید؟ مردم را چگونه یافتید؟

تجربه من نشان داد مردم ما از این لحاظ خیلی بالاتر و جلوتر از مسئولان هستند. منتها مسئولان و رهبران آنها را کشف نکرده اند. مشکل اصلی عدم اعتماد میان مردم و مسئولان است. اگر اعتماد کنند و صداقت ببینند خیلی استقبال می کنند. من هم با کسانی که دیدی منفی نسبت به مردم دارند گفت و گو کرده ام. از آنها پرسیده ام شما با چه معیاری داوری می کنید که مردم نمی پذیرند؟ بایستی نظریه مبتنی بر آزمون های علمی و واقعی باشد. من دیده ام که بیشتر به مشاهده های شخصی اتفاقی استناد می کنند یا تجربه روابط شخصی با اطرافیان شان را ملاک قرار می دهند. ولی مگر می شود تجربه شخصی مان را به همه جامعه مان تعمیم دهیم. کمتر دست به مطالعات میدانی و علمی می زنند. مردم پیچیدگی هایی دارند که به سادگی نمی توان آنها را شناخت ولی از سویی هم کشف مردم آسان است، در صورتی که به شما اعتماد کنند. اوایل که ما به میان مردم رفته بودیم، به ما اعتماد نمی کردند. کار خیلی سخت بود. وقتی اعتماد نکنند کاری نمی توانی بکنی. ناامید می شوی. من در آغاز کار واقماً متأثر می شدم. در بعضی محله ها می رفتیم و برخورد ها را می دیدیم و می گفتیم ببخشید اینجا آمدم، ما می رویم به محله دیگر، اینجا شورا تشکیل نمی دهیم. به اینجا رسیدیم که به محله های داوطلب برویم.

باین ناخالصی ها چه می کردید؟

وقتی به میان مردم می روی باید آمادگی همه گونه تیپ را داشته باشی. کسانی بودند که برای به دست آوردن پول می آمدند. بعضی پول داشتند دنبال منزلت اجتماعی بودند. یکی کارمند بود، می پرسید اگر در انجمن فعال شویم برای پست و شغل مان خوب است؟ الر دارد؟ من می گفتم هر کس برای مردم کار کند خوب است. ما به نیت مردم چه کار داریم. کارش را درست انجام بدهد، برای مردم کارکنه حدود و وظایف را حفظ بکند، خودش هم سودی ببرد چه اشکالی دارد. مهم اینست که انگیزه خود ما درست و پاک باشد. به همین دلیل کار با مردم خیلی سخت است. استادی برجسته داشتیم که درباره مشارکت مردمی کلی حرف داشت. پژوهش هایی هم کرده بود. از نحوه مشارکت مردم در کشورهای مختلف اطلاعات فراوانی داشت، ولی وقتی وارد صحنه عمل شد نتوانست همکاری را ادامه دهد. رفت و در قسمت مطالعات منشور شهر تهران فعال شد. چون یک کار مشخص مطالعاتی و تحقیقاتی بود که چندان با مردم سرو کار نداشت. ده جلد کتاب درباره شهر تهران منتشر شده هزینه زیادی صرف این کار شد. اما همه در گوشه کتابخانه ماند و به مرحله اجرا نرسید. ولی بدبختانه ما حتی یک ماشین فتوکپی هم نمی توانستیم بخریم، چه رسد به چاپ کتاب شورایی!

بعد از سه سال، در آخرین مرحله، من با آقای خاتمی صحبت کردم که ملاقاتی با این نمایندگان شورایی ها داشته باشد. ایشان هم خیلی استقبال کرد و بنا شد این کار انجام شود. این دینار تاحذ زیادی به این شوراها رسمیت می داد. به ایشان گفتم در سه رده می توانید با آنها برنامه داشته باشید؛ یا نمایندگان این انجمن ها بیایند که حدود هشتاد نفر می شوند. یا اعضای اصلی و علی البدل این انجمن ها هم که هر کدام ده نفر بودند بیایند که چیزی

حدود هشتصد نفر می شدند، یا همه اعضا و مرتبطین و معتمدین بیایند که جمعی نزدیک سه هزار نفر می شدند. آقای خاتمی مشتاقانه گفتند هر کدام خودتان صلاح می دانید. در مورد جا هم صحبت شد. ولی به تعطیلی شورای شهر برخورد و این دینار هم انجام نشد. اگر این دینار که با سه هزار نفر اعضای شورایی ها و معتمدین بود عملی می شد کار بزرگی شده بود و این تشکل پایدار و ماندگاری می شد.

در پایان لازم می بینم برایین مطلب تأکید کنم که موفقیت این طرح تنها مدیون حضور فعال و موثر مردم آگاه تهران است که با اعتماد خود به نهاد شورایی شهر و نمایندگان آن هویت واقعی دادند. تجربه شورایی نشان داد که ایجاد بستر مناسب برای مشارکت مردمی به دوراز هرگونه جناح بندی اجتماعی و سیاسی، منشا ایجاد فضای سالم برای زیستن در یک کلان شهر است.

سیر تشکیل

انجمن های شورایی

اولین انجمن های شورایی در سال ۱۳۳۹ تشکیل شد. ابتدا در ده محله از پنج منطقه تهران این انجمن ها راه اندازی شد. این مناطق عبارت بودند از:

- منطقه ۳- محله های قنات کوثر و حکیمیه
- منطقه ۵- محله های فردوس و جنت آباد شمالی
- منطقه ۸- محله های جهان تربیت و زرکش
- منطقه ۱۱- محله های ابوسمید و شیخ هادی
- منطقه ۲۰- محله های جوانمرد قصاب و دولت آباد

برای برگزاری انتخابات از روزها قبل کار توجیه ساکنان محله و ترغیب آنها به مشارکت در این طرح آغاز شده بود. اطلاع رسانی درباره وظایف و کارکرد این انجمن ها و شناسایی افراد فعال و معتمدین نیز از ابتدایی ترین کارها بود. با توجه به این که رسانه ای سراسری هم در اختیار نبود، این کار با ابتدایی ترین شیوه ها صورت می گرفت؛ مانند:

- ۱- تهیه و توزیع بروشور معرفی طرح در منازل ساکنان محل
- ۲- پلاکارد حاوی شعارها و دعوت شهروندان

۳- جلسات توجیهی و پرسش و پاسخ و ارتباط چهره به چهره، بویژه با معتمدین محلی این مراحل حدود ۴ ماه به طول انجامید. سرانجام در اسفندماه ۱۳۳۹ اعضای ده انجمن انتخاب شده و فعالیت خود را شروع کردند. همزمان با ۱۳ دانشگاه تهران مکاتبه شد و فراخوان عمومی برای همکاری دانشجویان و پژوهشگران انجام شد. ۲۰۰ دانشجو ثبت نام کردند. از میان آنها ۴۰۰ نفر دانشجوی ساکن ۴۰۰ محله تهران انتخاب و دعوت به همکاری شدند. این دانشجویان توجیه شده و آموزش های لازم را دیدند. سپس در یک فرصت ۲۰ روزه به یک تحقیق میدانی در محله های خود پرداختند.

با بررسی نتایج تحقیق ۱۳۰ محله از میان ۴۰۰ محله که آمادگی بیشتری داشتند برای اجرای طرح شورایی انتخاب شدند.

نتایج تحقیق نشان داد که مناطق ۵، ۱۸، ۹، ۲۲، ۹ و ۲۱ آمادگی بیشتری برای شروع کار دارند. از این رو در دور دوم، ۳۳ محله از این مناطق در نظر گرفته شدند. انتخابات این محله ها در تاریخ ۲۵ آبان و ۹ آذر سال ۸۰ برگزار شد و به این ترتیب تعداد انجمن ها به ۳۳ محله افزایش یافت.

در این ۳۳ انجمن از همه اقشار جامعه مشارکت داشتند و در کنار هم به حل و فصل مسائل محل خودشان مشغول شدند. آمار زیر ترکیب شغلی اعضای منتخب این شوراها را نشان می دهد:

- مشاغل آزاد ۷۱ نفر
- کادر آموزش و پرورش ۶۳ نفر
- کارمندان ادارات دولتی ۵۰ نفر
- بازنشستگان لشگری ۳۳ نفر
- بازنشستگان کشوری ۲۸ نفر
- خانه دار ۲۳ نفر
- استاد دانشگاه ۱۲ نفر
- دانشجوی دانشگاه ۹ نفر
- وکلا دادگستری ۹ نفر
- پزشک ۶ نفر
- طلبه و روحانی ۵ نفر

از ۳۳۰ نفر اعضای انجمن ها ۲۸۵ نفر مرد و ۴۵ نفر زن بودند. فعالیت این انجمن ها در چارچوب اساسنامه ای بود که با چهار فصل در ۱۵ ماده به تصویب شورای شهر تهران رسیده بود. در نخستین سالگرد تشکیل شورایی ها ۲۰ شهردیگر غیر از تهران نیز از این الگو الهام گرفته و هر کدام به شکلی دست به تشکیل چنین شوراهایی زدند.